

گوهر شاد پیغم افتاده و مصاحبت مردم کمتر میل میکرد، و این مطلع ازوست: مطلع
مجردان که ز قید زمانه آزادند نه صید گشته بدام کسی نه صیادند.

۱۹۵ - مولانا هلالی - از هری است، و نامرادی و دردمندی خود بسر
میدبرد، و اگر از درد فقر و فاقه هلاک میگردد با اترک و چه معیشت (۵) اختلاط
نمی کند، و برفاقت حضرت محدومی مولانا عبدالرحمن جامی زیارت مکه مبارکه
مشرف گشته، و گاه گاهی شعر میگفته زیرا که اوقات را از آن عزیز تر میداسته
که صرف شعر کند. این مطلع ازوست: مطلع

بی عمت دم نمی توانم زد دم بی غم نمی توانم زد.

۱۹۶ - مولانا عباری - یاری بی آزارست، و از همه چیز گذشته، و هرگز
ازو عباری بر دل یاری نشسته، و مولد او اسفرا این است، ولیکن اکثر اوقات در
استر اباد میباشد، و این مطلع ازوست. مطلع
شب که من اقم بهلوی سگ آن دافروز

خواب در چشم نمی آید ز شادی تا برور

۱۹۷ - مولانا ریاضی - از زاوه و محولات است، و شخصی بسیار متلون،
متغیر الاحوالست، و هرگز بر یکطور قرار نگرفته، و مدتی در جای خود قاضی
گشته، و چون در ایام قضا چیری ناشایسته ازو صادر گشته او را بمصادره کشیده اند،
و معزول گردانیده، و چندانی که بعد از عزل درصص ثاباً جهد کرده میسر نگشته،
و معزول ابدی مانده، و در ایام عزل وعط میگفته. و این مطلع ازوست. مطلع
ملك نسته باب خضر اگر دامان من بودی

هنورم دست دور از دامن جانان من بودی

۱۹۸ - مولانا ظاهر - از شهر هری است، در کودکی کفش دوری میکرد
و شعر میگفته، و شوخ طبع بوده. و این مطلع ازوست مطلع
دل که صد پر کاله شد از چشم جادوی توام

من بیک دل بی صد دل عاشق روی توام.

۱۹۹ - مولانا مجنونی - بلخی است، و بسیار فقیر و دردمند بوده، و از کتابت معیشت می نموده، و گاهی ورق الخیال میخورده تا خیال شعر او نیکو شود. و این مطلع ترکی ازوست: مطلع

ماه تابیم ایستی قلدی باغزینی کباب اییدی ایمدی حرارت دین بولوبتور آفتاب
۴۰۰ - همدی - مشهدی بوده، و کاسه گری می نموده. و این مطلع

ازوست: مطلع

بی رخت مانم و غمی دارم ماتمی و چه ماتمی دارم.

۴۰۱ - مولانا نجمی (۱) - نیز مشهدی است، و جامه باف بوده و صاحب

لاف و کزاف. و این مطلع ازوست: مطلع

سرم آن به که ز سودای تو دریا باشد

چون ندیدم سرآمت که سرما باشد.

۴۰۲ - سید زاده منشی - طبعی بازک متصرف داشته. و این مطلع

ازوست: مطلع

یار بر حال من و اغیار ز افغان میگریست

بر من و بر حال من هم دوست هم دشمن گریست (۲)

۴۰۳ - مولانا عاصی - تارک معاصی بود، و مولدش هری است، و پدرش

تاجری معمور بر مال، و بتجارت مشغول در همه حال، و بواسطه تجارت او پسر از وجه معیشت فارغ مال، و فراغ مال بتحصیل اشتغال منمود، و در ابتدای تحصیل علم

شعر نیز میگفت، و در نظم نیکو می سفت. و این بیت ازوست.

چون آتشم ز هجر تو بر سر زده علم

سازم روان چو شمع ز گرداب دیده نم.

۴۰۴ - مولانا فخرالدین - فخر در دمندان و درویشان بود، و مرهم

ریش دلریشان، و معنیات مشکل را آسان میگشود، و معما نیز میگفت، و این

معما باسم «حیدر» ازوست:

(۱) در نسخه اسلامبول تحلیس ذکر شده (۲) قافیه درست نیست کذا فی الاصل

گرچه از دلبران جفا بینم شاید از دلبری وفا بینم
 ۴۰۵ - مولانا مقصود - ایس فخر الدین بتکجی بود، و مناسبت طبیعت
 علت مؤاست ایشان بود، و در طور غزل مقصود سی کوشش و جهد نمود، و این
 مطلع ازوست: مطلع

پیش مهر روی او ره بسته شد آه مرا
 تما از آن نبود غبار آئینه ماه مرا.
 ۴۰۶ - مولانا صفائی - سروی است، و از او نور و صفائی مروی است، و در
 این زمانه تازه پیدا گشته. و این مطلع بر صفا ازوست. مطلع
 بس که در سر هوس روی تو دارد دیده
 پشت سوی من و رو سوی تو دارد دیده.

۴۰۷ - مولانا صافی - صافی دل کسی بود، و چون از شیخ زادهای گوه
 صاف بود صافی تخلص مینمود، و در نظم شعر تتبع خواجه حافظ شیرازی میفرمود.
 و این مطلع ازوست: مطلع
 ساقیا سرخوشم و سادۀ صافم داری

گر کنم سرخوشی آن به که معافم داری
 ۴۰۸ - مولانا افغانی - پسر میر سعید گوینده است، و محلدی خوب است.
 و در نقش نری نظیر ندارد، و با وجود کثرت فضایل از کثرت طبع در فصله دیبای
 دنی اکثر اوقات خود را پریشان دارد. و این مطلع ازوست:
 دمی وصال تو از عمر جاودان خوشتر
 بیاد وصل تو خوش بودم این زمان خوشتر.

۴۰۹ - مولانا بوعلی - در هوس آنکه نظیر بوعلی شود دیوانه شد، و
 گفتار و رفتار دیوانه گانه پیدا کرد، و خود را یگانه زمانه مینمداشت، و اگر دیوانه
 نمی بود تخلص بوعلی مینمود، و این مطلع ازوست: مطلع
 حلقی برآه عشق تو آسوده میروند عاشق منم، دگر همه دیده ام میروند

۴۱۰ - مولانا شیخی - طبیبی بود، و مدتی به عراق رفته بود، و علم و عمل

موسیقی از آنجا کسب نموده، و بعد از کسب موسیقی باز بهری آمد، و تصانیف خوب خود نیز آورده، [و در آخر بعد از زمان میرعلیشیر میل سفر مکه مبارکه نمود، و در بلاد عربستان بواسطه موسیقی شهرتی تمام یافت، و دو غلام هم آواز داشت که هر دو آواز خود را با یکدیگر ساز میکردند، و تصانیف او را در غایت خوبی میخواندند، و بعد از او دو غلام او متفرق گشتند، یکی سیاهچه نام که هندی بود بروم افتاد، و حالیکه سنه ۹۲۸ است در دیار روم است، و از جمله متعینان اهل موسیقی آن دیار است، و یکی دیگر که رومی بود بهندوستان رفت، و مولانا بمعنا نیز اشتغال بر کمال داشت، و یک بیت گفته بود که اکثر اسامی متعارفه از آن بیرون میآمد. و این مطلع ازوست : مطلع

این نه داغیست که بر سینه سوزان منست

مهر عشقیست که از مهر تو در جان منست.

و در نیشابورک صوت خوبی باین غزل بسته :

هر دم دلم ندیدن روی تو میکشد خاطر بخدمت سگ کوی تو میکشد .
دل پاره پاره میرود از راه دیده ام گویا که رخت خویش نکوی تو میکشد.

۴۱۱ - مولانا خضری - غلامیست که خواجه را آزاد کرده، و خواجه

وار میزید، و شعر میگوید. و این مطلع ازوست : مطلع

عمر من بی رخت ای زهره جین میگردد

حیف اوقات شریفم که چنین میگردد.

۴۱۲ - مولانا باطنی - کسی از اهل باطن بوده، و سسی درویش ساده می

نمود و از بند تعلق آزاده، و توکل میزیست، و در سفر زاد و ذخیره نمیدانست که

چیست، و گاهی شعری میگفت و این مطلع ازوست : مطلع

بس که داری تنگ دل ای غنچه خندان مرا

جان زدل آمد بتنگ و دل گرفت از جان مرا.

۴۱۳ - مولانا فیضی (۱) - هر وی است، و نقاشی بیکوسب، و خود را شاعری

(۱) در دو نسخه ترکی الف و ب مولانا فیضی مید شده.

سباخر میبندداشت، و ازین جهت از شاعری داشت (۲) و این مطلع ازوست: مطلع
زاهد بیار خرقه و رهن شراب کن
اسباب زهد و خانه تقوی خراب کن.

۴۱۴ - مولانا شوخی - پسر شیخ سعید لاده است، و اگر چه شوخ طبع
و خوش فهم بوده ولیکن بسیار لاده و از اطوار خوب پدرش بی بهره بوده. و این
مطلع ازوست: مطلع

بیست ره پیش سگان او من آواره را

تا ندیشان گویم احوال دل بیچاره را.

۴۱۵ - مولانا ظاهری - جوانی خوش و درویش و ش بوده، و میر می گفته
که او گاهی پیش من میآید، و بوی حالی از وی میآید، و خالی از رنگی نیک نبود.
و این مطلع ازوست: مطلع

ساعر باده که جان روشن ار آست مرا

موج آن صیقل آئینه جاست مرا.

۴۱۶ - مولانا خلقی - از خلق هری است، و خالی از حسن خلق
و خلق نیست، و طبع نظم او بیکوست و این مطلع ازوست: مطلع
ای سرو نار در دل ما جا نمیکنی
جا میکنی ولی بدل ما نمیکنی.

۴۱۷ - مولانا زیبائی - زیبا کسیست، و فصایل او بسی است، و میر علیشیر
اگر چه او را ندیده ایکن شعرش را شنیده. و این مطلع ازوست: مطلع
قامت شیوه رفتار چو نیاد کند
سرورا بنده خود سارد و آزاد کند.

۴۱۸ - مولانا سعید - بواسطه آنکه رنگ هندیان داشته هر کس او را علام
میبنداسته، و مولانا مناسب حال خود این مطلع گفته. مطلع
علام خویشتم حواید لاله رخساری
سیاه روئی من کرد عاقبت کاری.

۴۱۹ - مولانا درویش علی - طبیب حادق ماهر بوده، و در معما
بی نظیر و بی همنا بود و این معما باسم «ولی» ازوست.

- هندوی زلف او ز بد کیشی کوش بگرفت و گفت درویشی .
- ۲۳۰ - مولانا قلاشی - جوانی قلاش و مردی خوش باش بود ، و از این جهت قلاشی تخلص مینمود . و این مطلع ازوست : مطلع
آنکه برخوبان عالم پادشه دارد ترا خواهم از چشم بد مردم تکه دارد ترا .
- ۲۳۱ - مولانا گدائی - از درد لها گدائی مینمود ، و ازین گدائی تخلص مینمود ، و شعر او همه ترکیست . و این مطلع ترکی ازوست : مطلع
آه کیم دیوانه ککو کام متلا بولدی ینته
بو کونکول نیک ایلکی دین جانغه بلا بولدی ینته .
و عمر مولانا زیاده از بود سال بود .
- ۲۳۲ - مولانا واحدی - پسر مولانا حاجی معرف است ، و از شهر مشهد است . و این ازوست : مطلع
تا ترا طره عنبر شکنی پیدا شد دل آواره ما را وطنی پیدا شد .
- ۲۳۳ - قاضی زاوه - جوانی خوش طبع و مثنوی گوی بود ، و در مثنوی تسع خسرو می نمود . و این مطلع عرل اوست : مطلع
که گوید بر سریر ملک خوبی پادشاهی را
که بر درهاله زارست مسکین داد خواهی را .
- ۲۳۴ - مولانا کوکبی - جوانی منجم است ، و طبع او بیکوست . و این مطلع ازوست : مطلع
بی رخت هر قطره خون بر سر مژگان مرا
مشعله باشد فروزان در شب هجران مرا .
- ۲۳۵ - مولانا محبتی - جوانی تاره است ، و محبتی باشعری ابداره دارد . و این مطلع ازوست : مطلع
سحر چو روی خود آن ماه در نقاب گرفت
فعان ز خلق بر آمد که آفتاب گرفت .

۲۴۶ - مولانا شکری - شعر مثل آمیز میگوید، و در شعر طریق سیفی
میگوید، و الحق طبعش خوب است، و شعرش مرغوب. و این مطلع اوست: مطلع
چون ز خط پرسمت از مشک ختن میگوئی

چند با ما سر زلف سخن میگوئی

۲۴۷ - مولانا حقیری - جوانی است تازه، شعر او چاشنی خوب دارد.
و این مطلع ازوست: مطلع

میروم در گوشه میخانه جا خوش میکنم

جام می میبام و آنجا فروکش میکنم.

۲۴۸ - مولانا اسیری - نیز تازه جوانی است، و هنوز شعرش شهرت نگرفته،
و بزرگ مولانا سیفی مثل گو است. و این مطلع ازوست: مطلع

شدم از یار جدا و بیلا افتادم چه بلا بود که از یار جدا افتادم

۲۴۹ - مولانا سعد - طبعی خوب متصرف دارد، و خیال انگیزست مثل
کمال. و این مطلع زیبا ازوست: مطلع

برک گل بیست که افتاده بطرف چمنست

ینبه داغ دل نابل خوبین کفن است.

۲۵۰ - خواجه کلان بزاز - ار هری است، و کلان نرازان آنجا است.
و این مطلع ازوست: مطلع

ابجم مشعر آنکه درین گنبد خضراست

کر بهر تماشای رخت دیده حورا است.

۲۵۱ - خواجه منصور - از جرجان است، و از قوم بتکجیان، و در میان
ایشان اسان اوست، و بعایت خوش طبع و حوس خلق است. و این مطلع ازوست:
برده لاله نهی دیدم و آغشته بخون

یاد کردم که مرا رفته دل از برده برون.

۲۵۲ - سلطان محمود - از جمله خویشان خواجه منصور است، و پسر

خواجه محمد بتکچی است، و در علم نجوم ماهرست، و بر استخراج قادر، و فضیلت او بر همه کس ظاهر، و این مطلع ازوست: مطلع
 شد روزگار من سیه از هجر یار من کس را مباد روز من و روزگار من.
 ۲۴۳ - مولانا نظام - استرآبادی است، و قصیده نیکو میگفته، و در بهاریه
 این مطلع ازوست: مطلع

نخواهم پیش مردم دیده بردیدار یار افتد

چو پیش آید نظر بر روی او می اختیار افتد.

۲۴۴ - مولانا دامی (۱) - نیز استرآبادی است، و قصیده او نیکو است.
 و سی خوش طبع و خوش خلقست، و خیالات عریبه دارد. و این مطلع ازوست: مطلع
 آن پری را که ز گلبرگ قبا در بر اوست
 هر طرف بند قبا بدست که نال و پر اوست.

۲۴۵ - بابا شوریده - صنعت او قصیده خوانی است، و دایم مصاحب شعرا
 و ظرفا است، و شعر او چاشنی نیکو دارد. و این مثنوی ازوست: مثنوی
 قدم شد چون کمان و عمر شد شصت
 جوانی همچو تیر از شست من جست.

۲۴۶ - مولانا صوفی - بیزیر استرآبادی است، و طبیعت او نیکو است.
 و در اشایی همتا. و این مطلع ازوست: مطلع
 نیست در هجر توام ضعف ز بیماری دل
 ترسم آورده شود طبع تو از زاری دل.

۲۴۷ - مولانا حمید (۲) - پسر مولانا عبد الوهاب است، و شخصی دیوانه
 است، ولیکن از لطف طبع خالی بدست و این مطلع ازوست: مطلع
 شب حاک تیره بستر ما بیدلان بس است
 چادر شب کشیده ما آسمان بس است.

(۱) در نسخه ترکی الف یاری ذکر شده (۲) در نسخه های ترکی حمید کل ذکر شده.

- ۲۳۹ - مولانا بهشتی - ایس مولانا حمید گل است، ولیکن شخصی عاقل و کامل است. و این مطلع ازوست: مطلع
شمع امشب ترك دعوی بارخ آن ماه کن
تیره کردی مجلس ما را زدان کوتاه کن ا
- ۲۴۰ - مولانا فغانی - از جمله خویشان خواجه افضل است، و بسی خوش فهم و دانا است. و این مطلع ازوست.
هر که چون صورت چین دیده بروی تو گشاد
چشم دیگر ز تماشای تو بر هم نهاد.
- ۲۴۱ - مولانا شراری - استرآبادی است، و چون رنگ او سرخ بوده این تخلص نموده. و این مطلع ازوست: مطلع
ندارم بیشتر زین طاقی سی مہری جانان
خدا با بر من آن نامہربان را مہربان گردان.
- ۲۴۲ - مولانا فدائی - نیز استرآبادی است، و سید صحیح النسب و سی برصفا کسی است، و با پدر خود سفر حجاز رفته بود، و چون بار گشته شعر بیکو میگفته. و این مطلع ازوست مطلع
همیشه روی ندیوار بود مخموت را
کہ از رقیب بشود سرشک گلگون را.
- ۲۴۳ - مولانا محرمی - استرآبادی است، و از جمله متعینان اهل فصل و کمال است، و اگر چه شخصی ساده است ولیکن بر حال است. و این مطلع ازوست مطلع
مدام واعظ ما منع ساده بوش کند
چه خوش بود کہ دمی در کشد خورش کند.
- ۲۴۴ - مولانا عیانی - نیز استرآبادی است، و بسیار طبعی لطیف و متصرف دارد، و در خوش طبعی نظیر خود ندارد و این مطلع ازوست. مطلع

در سر از لای ته خم هوسی هست مرا

بخت بد بین که بدانهم نرسد دست مرا

۴۴۵ - والهی - ملازم آستان فلک آشیان سلطان صاحبقران است . و این

مطلع ازوست : مطلع

آن چشمه حیات که یابند جان ازو جز آب حسرتم نبود در دهان ازو .

۴۴۶ - سید خنجر - از ولایت بشهر هری جبهه تحصیل علوم آمده بود ،

ولیکن آخر اختیار سیاهی گری نمود . و این مطلع ازوست : مطلع

جدا ز بار بجز درد اشتیاق ندارم اجل بیا که دگر طاقت فراق ندارم .

۴۴۷ - مولانا زاری - تاره پیدا گشته ، و از جمله خوش طبعان زمان است .

و این مطلع ازوست : مطلع

چو سیل اشک ز چشم پر آب می آید

در دیده بر سر آن چون حباب می آید .

۴۴۸ - مولانا ناظری - جوانی خوش طبع و خوش فهم است ، و ذهن او

بغایت نیکوست ، و در نهایت تصرف است . و این مطلع ازوست . مطلع

میشود در قهرا گر خود را کشم از بهر او

و چه قهرست اینک خود را میکشم از قهر او .

۴۴۹ - مولانا ذاتی - خوش طبعی او دانی است ، و از جمله متعینان طرفای

زمان است . و این مطلع ازوست : مطلع

بی گرچه دم زرمزمه زیر و بم زید در پیش ساله ام نتواند که دم زید .

۴۵۰ - مولانا میرعلی - در مدرسه حضرت مخدومی نوری مولانا عبدالرحمن

جامی ساکن بود ، و ملازمت آنحضرت مینمود ، و ازین جهت منظور نظر کیمیا اثر

حضرت مخدومی بود . و این مطلع ازوست . مطلع

مرا بی سرو قدش باشد ای دل بحان هر لحظه تر هجر حاصل .

۴۵۱ - پهلوان کاتب - کتبات اسعار و مصنفات حضرت مخدومی نوری

می نمود، واستفاضه ابوار از حضرت مخدوم میفرمود. و این مطلع ازوست: مطلع

عید است و مرا بی مہ خود خرمی نیست

خلفی ہمہ در شادی و چون من غمی نیست.

[تمام شد احوال اہل کمال این بہشت، و امید بکرم حمید مجید آست کہ ہر کہ

ارایشان رحمت بآحرت کردہ باشد حضرت عزت عز شأہ و جل سلطانہ اورا در

مستقر رحمت خود در جنت فردوس جا دادہ باشد، و ہر کہ ارایشان حالی باقی

باشد حضرت حق جل و علا اورا عیش و زندگانی خوب روزی گرداند، و آخر

اورا بدولت ایمان مشرف سازد]

بہشت چہارم

در ذکر فضائلی کہ باوجود کمال فضل و اہلیت گاہی شعر نیز میگویند ،
وراء نظم میبویسد ، ولیکن مباحث باین شعر نمیکنند ، و شعر را از کمالات
خود نمی شمارند .

از این حمله :

۲۵۴ - پهلوان عالیشان پهلوان محمد است ، و او مردی است کشتی گیر
و در این صنعت پهلوانی است بی نظیر ، و از اول ملک توران تا آخر ملک ایران
در این زمان پهلوانی نرور و قوۃ او در هیچ مملکت نیست ، و با پهلوانی جنسمانی
بجمیع فصائل و کمالات انسانی آراسته ، و بہمہ ہنرہای آدمی پیراستہ . در علم موسیقی
علم و استاد است ، و دلہای مردم از آوازہای او شاد ، و درین علم نظیر ندارد ، و
تصنیفات و نقشہای خوب دارد ، القصہ کمال پهلوان در حد کمال است ، و بہایت و غایت
ندارد ، و احتیاج بذكر و بیان ندارد . آنجا کہ عیان است چہ حاجت بہ بیان است ،
و میرعلیشیر این رباعی را بخدمت پهلوان محمد نوشته ، درحالی کہ پهلوان در
نعمت آباد بودہ رباعی

در کعبہ و دیر ما نارشاد توئیم

در صومعه و میکدہ ما یاد توئیم .

ذاکر سحر و شام باوراد توئیم

بعنی کہ خراب نعمت آباد توئیم .

و پهلوان نیز در جواب میر این رباعی نوشته و باستر آباد فرستادہ : رباعی

ای میر تو پیر و ما نارشاد توئیم

دام بدعا گوسی و ما یاد توئیم .

اینشہر تو حوس است و ما با تو خوشیم

مردم و خراب استر آباد توئیم .

و سلطان صاحبقران ہر ارشرفی سرخ جائزہ این بک بیت پهلوان عنایت فرمود ،
و آن بیت اینست بیت

گفتمش در عالم عشق تو کارم باعمست

گفت زیر لب کہ دم کم بیست کار عالمست .

و پهلوان در این زمان ترك كشتی گیری کرده، و در گوشه شسته، و پیشوای اهل فقر است.

۴۵۳ - سید سر برهنه - تركستانی است، و بسیار خوش صحبت و شیرین گفتار و بیکو کردار، و بسی مؤدب و صاحب مشرب، و پاك دین و پاك مذهب، و مدت بیست سال تولیت مزار حضرت عتیق الرحمن شیخ لقمان نمود، و استفاضه خیرات و برکات از آن جای متبرك فرمود، و صد هزار اشرفی سرخ کفایت نمود، و ببرکت این خدمت میر سر برهنه بدولت منصب صدارت رسید، و آخر از این منصب نیز نفعات نال استغنا نمود، و ترك این منصب فرمود، و گوشه بی نوشه قناعت جبهه عمارت آخرت اختیار کرد، و این رباعی اروست - رباعی

آنان که پرستنده خورشید و مه‌ند
از چشم تو در آرزوی يك مگنند.
کنگر اگر اینست که من می بینم
خوبان دگر بتنگ تعلیم گنند (۴)

۴۵۴ - مولانا برهان (۱) - از اکابر زادهای شهر هری است، و دانشمندی خوش طبع و شوح فهم است، و بسیار سبک روح و برفقوح است، و رساله در معما انشا فرموده و نام آن رساله «جواهر الاسماء» نهاده، و باسم «شاه بابر» این معما گفته: معما
بس از بهار جوانی کشیم آه بحسرت
خزان عمر چو آخر رسید از پی غارت.
و تاریخ مهر زدن میرعلیشیر در دیوان سلطان صاحبقران گفته، و اصل آن تاریخ این مصرع است ع

«تاریخس این بود که: «علیشیر مهر زد» (۲) و از عرایب اتفاقات آنکه جهت مهر زدن میر درویش علی نیرتاریخی گفته بود، و ده سال زیاده بود، چون ده سال تمام شد، میر درویش علی نیز مهر در دیوان زد، و این تاریخ درست گشت، و تاریخ اینست که «درویش علی مهر زد»

و مولانا حالی در مدرسه شاهرخ میرزا مدرس است، و بافاده و افاضه مشغولست، و بعضی طرفان چون مولانا طرافت میکنند میگویند که مولانا از طرفای زمان

(۱) سعه الف و ح مولانا برهان الدین (۲) سال ۸۷۶ هـ

پیشین است، و از خوش طبعان ایام قدیمه، و مولانا از این سخن ایشان بسی غضبتاک و مضطرب و پربشان میشود.

۴۵۵ - مولانا مسعود - در شهر هری بجد و جهد تمام در این ایام بافاده مشغول است. در مدرسه مهده علیا گوهر شاد بیگم در اثنای تدریس درسی در خدمت حضرت مولانا عبدالرحمن جاهی می خواند. و مولانا مسعود بر اکثر کتب مشهوره حاشیه نوشته، و از جمله حاشیه شرح طوابع و حاشیه شرح موافق او پیش جمهور مشهور است، و از اطراف اکناف عالم جهة شاگردی او می آیند، و استفاده از او میکنند، و میرعلیشیر گفته مولانا روزی نماز پیشین پیش فقیر میکرده، اتفاقاً در رکعت نماز زیاده کرده، فقیر گفتم: «تحویل دار اگر در حساب فاضل بیاورد دلیل خیانت است» این سخن مشهور شد، و مولانا از شهرت این بی حضور گشت، و میگفت: «در مدت عمر خود یکبار دو رکعت نماز زیاده کردیم یکسال است که عذاب و ملامت آن میکشیم»

القصه مولانا شخصی فاضل و کامل بود، و بخوش خلقی مایل، و طبعی متصرف خوب داشت و گاهی شعر نیز میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع
سور سنه مستان، برقت می تاب
که بیست سوز مرا سازگار غیر شراب

۴۵۶ - میرعطاء الله - نیشابوری است، و جهة تحصیل علوم بشهر آمد، و در آن زمان کافیه نحو میخواند، و بعد از اندک زمانی دانشمندی بی نظیر شد، و هرگر کسی ارو طوری ناپسندیده ندیده بود، و ارو صفتی غیر حمیل بشیده، و باوجود کمالات و فصایل علمی که درو جمع بود شعر و معما و صنایع شعر میل میفرمود، و در همه ماهر بود، و مهارت او بر همه کس ظاهر، و در صنایع شعر رساله تصنیف فرموده که کسی مثل آن ندیده، و در صنعت مقابله مستوی که مشکلتربین صنعتها است این بیت گفته و در آن رساله نوشته، و این بیت دلیل دقت طبع اوست:
شکر دهنای ندارید دیر آدنی مغانه درکش.

۲۵۷ - حافظ شربتی - از جمله متعینان خراسان است ، و کسی بسی آدمی سان ، و همه اطوار پسندیده بروی آسان ، و بسیار متواضع و مؤدب و خوش خلق و بیگو مشرب ، در زمان سلطان بوسه‌سید بز یارت مکه رفته بود ، و مدت بدست سال در آنجا مجاور گشته ، و در زمان میرزا بابر با مولانا زاده ابهری که مفتی هری بوده و رند مشرب ، حافظ در گوشه میخادنه‌نشسته بوده ، و در وقتی که حافظ قرانه داشته و مولانا زاده مفتی پیاله ، حافظ این بیت خواجه حافظ خوانده :

در دور پادشاه عطا بخش جرم پوش

حافظ قرانه کش شد و مفتی پیاله نوش .

و حافظ در علم موسیقی آلم بوده ، و نقشا و تصنیفهای او در میان مردم مشهور است . و این معما باسم «الله یار» ازوست : معما

هر چند که جان و دل در محرابی افکارست

چون نیک نظر کردم حق بر طرف یارست .

۲۵۸ - میر مرتاض - سیدی است که از کودکی ریاضت و زهد و عبادت

مشغول بوده ، و تقوی و طهارت مشغوف ، و صحت سیادت او ظاهر است ، و میر از آرایش دنیا طاهر ، و جمیع فضایل عقلی و نقلی در او در حد کمال بوده . و میر تحریری بهتر از تحریر اقلیدس نوشته ، و بواسطه کثرت ریاضت علمی و عملی که میر کشیده میر مرتاض نام او گشته ، و میر دائم الدهر صائمست ، و عبادت حق قائم ، و سیدی است ساده ، چنانکه مولانا عیدزاکانی گفته و «سادات الایک ذره عقل» ، و با این همه فضایل هیچ عقل معاس نداشته ، و شطریج را خوب میدباخته ، و بسیار حریص شطریج باختن بوده ، نوعی که حریف شطریج را نمیکداشته که ترك بازی کند ، و مردم از شطریج او میگریخته‌اند زیرا که چون گرفتار شطریج او میگشته‌اند او خلاصی نمی یافته‌اند ، و اکثر اوقات دو حریف شطریج میگرفته که اگر یکی نگریزد یکی جهة باری نماید ، و در بحث نیز لجاج تمام داشته ، و از این جهت کسی قدرة الرام او نداشته ، و میر خط را در غایت خوبی مینوشته ، و شعر نیز میگفته . و این مطاع ازوست : مطاع

تا نیاید سوی دل غیر خیال دلستان بر سرره مردمان چشم گشته دیده بان.

۴۵۹ - مولانا واعظ - کاشفی تخلص مینمود، و فی الواقع مولانا کاشف مشکلات و معضلات علوم بوده، و مولانا سبزواری است، ولیکن از رفض ایشان عاری است و از مذهب باطل ایشان بری، ولیکن از تهمت بری نیست. و مولانا چنانکه همه کس را معلوم است واعظی در غایت خوبی است، و در عالم از بنی آدم واعظی بخوبی او بوده و بیست، و در مجلس وعظ او هر چند که فسیح و گشاده باشد از کثرت جمعیت مردمان جای اکثر بیست، و از کثرت مزاحمت خلق بیم هلاک بعضی مردمان بوده، و کثرت ازدحام ایشان جهت اینست که آواز و اشای مولانا در غایت حسن و لطافت بوده، و بحقیقت معنی حضرت داود علیه السلام در او تجلی نموده، و در اُمت محمدی کسی که صفت داودی بر کمال داشته باشد غیر او نبوده.

و مولانا در جمیع اصناف علوم ماهر بوده، و در علم نجوم خصوصاً فرید دهر و وحید عصر مینموده، و کتب و تصانیف او در علم اخلاق مشهور و بی نظیر است، و بسیار خوب و دلپذیر، و مرغوب صغیر و کبیر، و جواهر التفسیر او تفسیری است در جمعیت نکات و فواید، و بحری است معدن جواهر زواهر فراید.

و در مجلس وعظ او کسی بود که مصمون وعظ مولانا را تمام بنظم میآورد، و بعد از اتمام وعظ او در مردم، نظم آنرا میخوانده، و میگویند که روزی که مولانا وعظ میگفته، یکی از مستمعان وعظ این بیت خواجه حافظ را نوشته و بدست مولانا داده و خود در زمان غایب گشت، مولانا چون کاغذ را گشاد و بیت را خوانده که:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند

چون خلوت میروند آن کار دیگر میکنند.

در غایت غضبناک شده، و از کثرت قهر و عصبانیت و عطف کرده، و مدت دو ماه طالب آنکس بوده و او را بیافته.

[و بعضی چنین نقل میکنند که چون مولانا بیت را نوشته دیده، خندیده و گفته

غالباً ابن کس بخلوت و اعطان در آمدہ و ایشان در خلوت با او آن کار دیگر کردہ اند .
بحسب اتفاق فقیر مترجم را این چنین حکایت بواعظی دیگر کہ بہ ... منسوب
بود دست داد ، زیرا کہ آن واعظ فقیر را سستی بسق و فجور میکرد ، و فقیر ابن
بیت را جواب او خواندم ، او نیز بفقیر گفت عالماً شما بخلوت ما آمدہاید فقیر ، گفتم
بلی آمدہام ولیکن برای آنکار دیگر ، چون مستمعان شنیدند وقصہ ... او میداستند
سی خندیدند ، و او منفعل گردید ، و دیگر کرد و عطا بگردید]

و مولانا حسین واعظ بہ چنان مشہور است کہ وصف او توان کرد ، لاجرم
ترك وصف او اولیست و این مطلع ارحمۃ اشعار اوست . مطلع
سبز خطا ز مشك تر عالیہ بر سمن مرن

سنبل تاب دادہ را برگل و سترن مزن .

۲۶۰ - مولانا معین واعظ - پسر مولانا محمد فرہی است ، و او نیز واعظ

خوبی است ، و در مالک خراسان و عطا او پیش عوام و خواص مرعوب ، و لیکن شخصی
دیوانہ ساست ، و مریدان او نیز بدیں سانند ، و دایم درین شأن ، و چون بدیوانگی
شہرت گرفتہ ، ہر سخن کہ مینخواہد بر سر منبر میگوید و ہیچکس اورا مؤاخذ
نمیسازد ، زیرا کہ بدیوانہ و عاشق قلم بیست ، ارحمہ روزی در سر منبر میگفتہ
کہ ایمان امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ تقلیدی است ، و عالماً کہ معنی کلمہ
« لو کشف العطاء ما اردت بقینا » کہ کلام امیر است بھمیدہ و بعد از دیوانگی
ار مواخذہ مردم رھیدہ ، ولیکن حضرت عرت عر شاہہ اورا معذور داشت ، و بعد
ار چند روز اورا بشکنجہ گرفتار گرداید کہ مردم از آن متعجب گردیدند ، و داستند
کہ ایشان اگرچہ اورا بدیوانگی معذور داشتند حق سبحانہ اورا معذور داشت ،
و جرای گفتار ناہنحار باہموار او داد ، مولانا نظام الدین میگفتہ مولانا معین
جوایی قال است و ایکن نختہ منبر قنایت اورا صایع گردایدہ . و این مطلع
ارواست مطلع

مگر فصل بہار آمد کہ عالم سر و خرم شد

مگر وصل بگار آمد کہ دل با وصل ہمدم شد .

۴۶۱ - مولانا میر خواند - پسر سید خواند شاہ است کہ در قبة الاسلام بلخ
 از جمله اکابر است ، و اعلم علمای دین محمدی است - صلی اللہ علیہ وسلم - و
 خواند جوانی است کہ در سن حدائق جمیع اصناف علوم معقوله و منقولہ را بر وجہ
 کمال تحصیل فرمودہ ، و با حسب عالی سب عالی دارد ، و با این حسب و سب بزرگی از بزرگ
 و تکبر عاری است ، و از شیمہ ذمیمہ عجب و تکبر و غیرہما بری است ، و سب
 جوانی فانی مشرب و مؤدب است ، و در علم تاریخ و اشائے ہمناست ، و بالتمار
 میر علیشیر تاریخ اول عالم تازمان نظام صاحب قران و خاتم ، سلطان حسین بہادر خاں
 خلد اللہ مالکہ و سلطانہ نوشت ، و این تاریخ او ثانی تاریخ حافظ ابرو است ، و دریای
 ابرار امیر خسرو و را نیکو تتبع کردہ . و این بیت ازوست بیت
 ہر کہ دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست

و ایکہ از ظلمات بس آمد برون اسکندر است

۴۶۲ - مولانا حمید الدین - خلف مولانا محمد تباہ گانی است ، او مولانا
 نیز حمیدہ خصال و پسندیدہ فعال است ، و جوانی فانی خوش مشرب و متواضع
 و مؤدب است ، و در عایت حیا و بہایت وجد و صفاست ، و صاحب مروت و فتوت
 و وفاست ، و جامع علوم ظاہر و باطن است ، و در جمیع علوم ماهر است ، و از لوث
 و نجاست دیبای دبی طاهر ، و در طریق صوفیہ بطریق ملامتیہ مایل گشتہ ، و فضایل
 و کمالات خود را باین طریق مستور ساختہ . و این مطلع ازوست - مطح
 گہی ز خستہ دلان یاد میتوان کردن

بدین بہانہ دلی شاد میتوان کردن .

۴۶۳ - میر کمال الدین حسین - خواہر زادہ میر زین العابدین (۱) است ،
 و از جہت تحصیل علوم از خراسان بعراق رفت ، و سلطان یعقوب خان اورا تربیت
 نمود ، و تعظیم بسیار فرمود ، و ملک دیاباذک را کہ حاصلی عظیم داشت برسم سیور -
 غال باو عنایت کرد ، و آن صاحب ہمت این ہمہ نعمت را باختیار ترک کرد ،

و عنان عزیمت باز بنجر اسان متوجه ساخت، و کنج عزالت را بر کنج نعمت اختیار فرمود، و در گوشه توکل و قناعت نشست، و بخدمت مقبول حضرت مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی گشت، و از برکت قبول او بر اصطلاحات صوفیه مطلع شد، چنانکه شرحی خوب بر منازل السائرین خواجه عبداللہ انصاری نوشت، و در خطبه آن شرح این آیه اقتباس نمود که «رَبُّ ارلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین.» و دیگر رسایل خوب تصنیف فرموده، و میر باین فضل و کمال حال خود را بطریق ملامتیه پنهان ساخته، و هیچ بصحبت و اختلاط مردمان نمیپرداخته و میر کسب کمالات در عنفوان شباب و جوانی کرده، و هم درین زمان صوفی شده، و طریق ملامتیه اختیار نموده، و گاهی شعر نیز میگفته، و این مطاع اروست. مطلع ازین باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روصه حلدش درون، باغ ارم بیرون.

۴۶۴ - سید اختیار - سیدی پرتمکین و وقار است، و مدتی در مسند قضا بود، و هیچکس را قدرت اعتراض بر او نبود، و سبجات خوب در عایت استحکام و بهایت فصاحت و بلاغت مینوشت، و مولانا در کمال تقوی و طهارت بود، و کسی در شأن او سخنی نگفته غیر از اینکه مولانا بسیار زحمت میکشد تا دستار خود را دانشمندان میدهند، و بارگران بر سر میکشد. و مولانا تاریخ حوض پای حصار را بگو گفته.

حوصی که چو خواهم از صفاش گویم

صد بار دهن تا آب حیوان شویم.

هر چند که هست منبش چشمه خصر

تساریح وی از «ساقی کور» جویم.

۴۶۵ - مولانا محمد بدخشی - از جهت تحصیل علوم در آنجا ماند، و چون بهری آمد تکمیل نفس خود بتحصیل اصناف علوم و معارف فرموده بود، و ایکن در هری مصاحب مردم او باش قلاش گشت، و مدتی با ایشان بطور و طرز ایشان

میگشت، آخر هادی توفیق رهبر او شد، و از اطوار و اطوار ذمیمه ایشان بازگشت، و حالی باخلاق حمیده و اطوار و افعال پسندیده محبوب القلوب است. و در فن معما رساله مشهور او خوب است. و این معما ازوست:

خیال خنجرش در دیده بیخواب میگرد

چو آن ماهی که هر سو در میان آب میگرد.

۴۶۶ - میر حسین معمائی - نیشابوری است، و در هری تحصیل علوم

مینمود، و جوانی خوش خلق بود، و از اخلاق حمیده او آثار کرامت و ولایت پیدا است، و الحق معمارا بدرجه رسانده که بالای آن درجه طاقت بشر نیست، و این کرامت او بسی است، و رساله معمای او مشهور است، و کسی را قدرت بر بطیر آن نیست. و این معما باسم «ناصر» ازوست:

شد بخوبی روی آن حور پریش آفتاب

کس بدید از خاک و باد و آب و آتش آفتاب.

۴۶۷ - سید جعفر - پسر سید محمد نور بخش است، و برادر شاه قاسم

است، و چون بخراسان آمد محرد بود، سلطان صاحبقران و خاتم دوران اعزاز و احترام او نمود، و ملکی که پنجهزار اشرفی هر سال حاصل آن بود برسم سیورغال بار شهنقت فرمود، و میر عالی همت با اختیار ترك آن سیورغال نمود، و عزیمت سفر مکه مبارکه فرمود، و پدرش دعوی کرد که مهدی موعود است، و اعتقاد مریدانش آن است که او مهدی بحق بود یا آنکه ارفرزندان او خواهد بود. و سید جعفر با آنکه متحلی بحلیه کمالات علمیه و عملیه بود گاهی شعر خوب میگفت، و در نظم میسفت، و دیوان او مشهور است و این مطلع ازوست:

ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد

تشنه را آب زلال حصر از یسار برد.

۴۶۸ - سید غیاث الدین - ارسیدان مشهد است، بلکه از نقمائی است

و صاحب حسب عالی و نسب عالی است، و بسیار لطیف و طریف است. و این مطلع ازوست:

مطلع:

دمی از دست دنیا و برستم بیا ساقی که یکدم می پرستم.

۴۶۹ - سید حسین باوردی - از برای تحصیل علوم بهری آمد، و از هری بعد از تحصیل برفاقت هریزا کیچیک سفر مکه همار که رفت، و بدولت زیارت مکه معظمه و مرار خلیل و غیرها از مزارات متبر که مشرف شد، و بموجب «تغرب عن الاوطان فی طلب العلی» سفر عراق و فارس و روم نیز نمود، و صحبت علما و حکما و اولیای آن ارض و بوم رسید، و اقباس از انوار معارف ایشان فرمود، ولیکن از طعن حسود بی سود خلاص نگردید، زیرا که حسودان او را دیوانه میگفتند و استدلال برجنون او از این بیت او میبجستند که گفته

ای ز مهر عارضت گردون غلام یوسفی را کرده اند یعقوب نام.

چه بیت ناموزون و بی معنی است (۱) [ولیکن احتمال دارد که میر چنین خوانده باشد:

ای ز مهر عارضت گردون غلام یوسفی را کرده یعقوب نام.

چه این چنین موزون است، و فی الجملة معنی دارست، و بر تقدیر تسلیم که میرزا را شعور شعر باشد جنون او لارم نیست، زیرا که بسی اکابر علما و اءظم اولیا از شعر بی شعورند زیرا که شعر عیب است چنانکه گفته اند.

و لولا الشعر بالعلماء یری لکن الیوم اشعر من لیلید.

۴۷۰ - مولانا شیرعلی - از جمله مشهوران زمان و ادران دوران است، زیرا که خط نسخ تعلیق را در عایت خوبی مینویسد بمرتبه که کسی هرگز نظیر او ننوشته، و علم تصوف را بیکو میداسته، و در فن معما و اشا بی نظیر و بی همتاست، و حالی در کنجی حالی منزوی نشسته و در روی غیرسته، و رور و شب بطاعت و عبادت مشغولست، و این معما باسم «شکور» (۱) ازوست معما ما نکو گفتم نامت، گفته مارا محو سرو دار ما روان پیوسته با ابرو نکو.

۴۷۱ - مولانا سلطانعلی - قلمه کاتبان بیت نوس است، و کسی میس

است و خلق و خلق بیکو دارد، و جوانی خوش طبع و خنده روست، و حمیده

(۱) در نسخه ترکی ح اضافه دارد «در آخر عراق در اردوی یعقوب میرا میبود»

(۲) در نسخه ترکی باسم «ملگو»

خصال پسندیده خو است، و اطوار پسندیده او بی نهایت است، و کمالات او بیحد و عایت. و این مطلع ازوست: مطلع

گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست

چون اشک من که از دل پر خون نمونه ایست.

۴۷۲ - مولانا سلطان علی قانلی - جوانی درویش صفت و فانی است،

و مدتی در ملازمت حضرت مخدومی نورا مولانا عبدالرحمن جامی بوده، و کتابت تصانیف او مینموده، و کسی در غایت صلاح و سداد است، و از عناد و فساد خالیست، و بحلیه هدایت و رشاد حالی، و خط نسخ تعلیق را نیکومی نویسد بمرتبه که روزی میگفته: «يك بيت من بيك تنكه ارزانست»، و مردم اهل ادراک انکار سخن او می کرده اند. و این مطلع ازوست.

ای عشقت آتش در زده ناموس و تنگ و نام را داده بباد نیستی هستی خاص و عام را.

۴۷۳ - پیر صوفی - پیر صد ساله پیر درویش حسین است، و پسر مولانا

محمد خاجو است، و با آنکه صوفی صافی بود بصنعت طبابت اشتغال مینمود، و مردم مریض را علاج میدفرمود، پس بحقیقت طبیب امراض بدنی و امراض نفسانی بوده، و اراله جمیع امراض انسانی مینموده. و این رباعی ازوست: رباعی

منمای بغیر من رخ ای سیم بدن کز غایت غیرتم رود جان از تن

خواهم که شوم مردمک دیده خلق تا روی تو هیچکس بیند جز من

۴۷۴ - مولانا وصلی - پسر قاضی خواجه کلان است، و پدرش در

هری کلان، سداد رأی و کمال عقل و فصل مشهور و مسام دوران، و بیگانگی در اصناف علوم و انواع فضایل شانه و علم، و از جمله فضایل جرئیه او یکی آن است که شطرنج عایمانه را خوب می نازد، و البته حریف خود را مغلوب میسارد. و این مطلع ازوست: مطلع

مرا در دیده نور از گرد راه آن سپاه آمد

بحمدالله که نور چشم من از گرد راه آمد

۲۷۵ - شیخ زاده پورانی - مردی نورانی است ، و از مردم شیخ سعید پورانی ، ولایت و کرامت بدو مرسته میرائی اوست ، و قابلیت او بیکوست ، و خودش بسی [بیک] خوست ، و در اندک زمانی حسن خلق بجائی رسانیده که در میان مردم مسلم شد و بتخلق خوب آلم ، و حسن خط نیز در اندک زمانی بمرتبۀ رسانیده که استاد خطاطان زمان خود شد ، و در مدتی بسیر تحصیل علم و فضل کثیر کرد ، و عالمی بحریر و خوش تحریر شد ، و این رباعی ازوست : رباعی

چون من بغم تو در جهان فردی نیست

دل سوخته و نیاز پ-روردی بیست .

خواهم غم و درد خویش را شرح دهم

لیکن چه کنم که هیچ هم دردی بیست

۲۷۶ - مولانا صفی - پسر مولانا حسین واعظ است ، و جوانی درویش

صفت و درد مندسیرت ، و از هری بسمرقند رفت و بخدمت خواجه عبیدالله مشرف گشت ، و اجازت ازو گرفته بار بنخراسان مراجعت کرد . و این بیت ازوست : بیت
نالب لعل و خط غالیه گون آمدهای
عجب آراسته ار خانه برون آمدهای .

۲۷۷ - حافظ جلال الدین محمود - ارحمۀ مشایخ حائقه اخلاصیه است ،

و حطیب و حافظ و محرابخوان آنجا ، و یکی از خوش نویسان زمان . و این
مطلع اروست مطلع

مسیح اگر شنود يك تكلم از دهنش

دگر ز شرم باشد محال دم زدش .

۲۷۸ - مولانامی - سزواری است ، ولیکن ارمذهب مردم آن شهر بری

است ، و از تهمت رفض عاری ، و در صنعت خط و اشایی مثل و بی نظیر است ، و جوانی صافی دل و روشن صبر ، لیکن بسی خودسند است ، و نقید خود پسندی
در بند و این مطلع اروست مطلع

لاقد بخطت نامه زهی بی سر و پائی! غماز سیه باطن مادر بخطائی!

۴۷۹. مولانا عبدالواسع - شخصی سبک روح بیکوست، و بسیار خوش

خو، در اشاهمتا ندارد، و لیکن بسی تهتک دارد، و در وقت طرافت و مطایبه طرفا
بی طاقت است و پراضطراب و بی تاب. و این مطلع ازوست: مطلع

ای کشیده ترك چشمت در جهان پیوسته تیر

ماه نو گشت از کمان اروانت گوشه گیر!

۴۸۰. خواجه سلطان محمد - کسی بسیار خوش صحبت و پر نشاط است،

و بی نظیر و بی عدیل در روی ساط، و بیشتر ازین اگر چه از برای وجه معیشت
زحمت میکشید و تنگ مشرب، لیکن حالی خالی از وسعت مشرب و بی پروائی
نیست. و این مطلع ازوست: مطلع

بدندان عقده زلف ترا خواهم که بگشایم ازین سودا شدم دیوانه و زنجیر میخایم.

۴۸۱. مولانا (۱) میرک حسین - پسر خواجه محمد سلطان است، و طبع

نظم او منتظم است، و قلب او سلیم و عقاش مستقیم و این مطلع ازوست: مطلع
کجا رسد ز نو ای بی وفا وصال مرا که از جنون عمت نیست اعتدال مرا.
و این معما باسم « صدیق » ازوست.
تا کشم بر کسان او تقسیم (۲)
دل مجروح کرده اند دو بیم.

۴۸۲. مولانا محمد نائینی - طبیعی عالم و عامل بود، و در فنون فصایل

و معارف کامل، و در معما نیز شروع نمود، و باهل معما میگفت که در تعریف معما
حاجت بقید منطوق نیست، و همچنین میگفته. معما لازم نیست که کلامی مافوظ
باشد زیرا که باشارت دلالت بر اسمی از اسمها میتوان نمود مثل آنکه باشارت بمحل
و سوسه « صدر » میتوان اراده کرد « این معما باسم « روح » ازوست. معما

گشت میخانه ر حوران بهشتی معمور چند حرفی نزن و چشم فکان جانب حور.

۴۸۳. مولانا نور - ساده دل و صافی و ابدال در حال است. و این مطلع

ازو است. مطلع

(۱) در ترجمه هرات و نسخه های ترکی نام میرک حسین ذکر نشده (۲) حسین است در دو نسخه
طهران و اسلامبول.

ترا نیلوفری پیراھن و من مانده حیرانش

کہ سر بر میزند خورشید هر روز از گریبانش .

۴۸۴ - مولانا غیاث الدین - جوانی خوش طبع و خوش فهم ، و صنعت

طباقت در کمال صداقت مشغول است ، وقوت نظم او بیز قوی است ، و تتبع خمسه نیکو

کرده . و این مطلع ازوست : مطلع

ای صباکان باع عارض را تماشا کرده

مضطرب می بینمت ، گویا گلی وا کرده .

۴۸۵ - شیخ زاده انصاری - یاری خوش است ، و پسر شیخ عبداللہ دیوانہ

است ، و در کودکی بسی جد و جهد تمام تحصیل علوم قیام نمود ، و چون طبعش

موافق بود بزودی تکمیل فرمود ، و طبیعت او بمعما نیز موافقت داشت و این

معما ازوست . معما

ناوك ار مرگان چه اندازی بقصد جان من

بر حذر باش ار سر شك چشم خون افشان من .

مادرش بتر شعر میگفته . و این مطلع ازوست . مطلع

روم بناغ ورنرگس دودیده وام کنم که تا نظاره آن سرو خوش خراہ کنم .

و شیخ عبداللہ اگر چه دیوانہ و آشنایه دماغ بوده و ایکن گاهی شعر نیز میگفته ،

و این مطلع ازوست مطلع

من مسکین سر کوی تو هر چند دویدم

عیر آھی و سرشکی زدل و دیده ندیدم .

۴۸۶ - خواجہ محمود - سبزواری است ، و جد او از جمله کبار مشاہیر

روزگار است ، و خودش جوانی صالح است ، و اردش قام خط خط دارد ، و در جی

شش قام نوشت باین تاریخ

چون اصول شش قلم کردم رقم گشت تاریخش «اصول شش قلم» .

۴۸۷ - خواجہ ابو سعید - از مہنہ بود ، و از فرزندان سلطان اولیا

شیخ ابو سعید ابوالخیر ، و خواجہ بسی دردمند و مستمند بود ، و هیچ معجب

و خود پسند بود . و این مطلع ازوست مطلع